

## بسم الله الرحمن الرحيم

یکشنبه ۹۹/۹/۹

جلسه ۶۰۶

کلام در این بود که ما عدم نعتی داریم یا اینکه عدم نعتی نداریم؟ آقای صدر بعد از آنی که نعت را به تخصیص معنی نمود، فرمود: ما عدم نعتی نداریم زیرا عدم، حصه نمی شود بلکه معدوم تخصیص می شود و برای این ادعاء برهان آورد.

به نظر قاصر فاتر ما این فرمایش ایشان خالی از مناقشه نیست. اشکال اول این است که آقای صدر شما فرمودید: «عدالت در آن عالم واقع اوسع از عالم وجود حصه می شود و به عالم نسبت داده می شود و بعد وجود بر این حصه عارض می شود» خب در ناحیه عدم ما نیز این حرف را می زنیم و می گوئیم: این عدالت به عالم نسبت داده می شود، عدالت تخصیص می شود و عدم بر این عارض می شود، این به چه علت نمی شود؟! شما فرمودید: هر عرضی مرتبه ای از مراتب معروضش هست پس بما اینکه جاهل و عالم با یکدیگر فرق دارند، عدالت عالم با عدالت جاهل نیز با یکدیگر فرق دارند. این وجود حصه بر داشت و تخصیص شد. خب آقای صدر شما که گفتید تخصیص در مرتبه قبل از وجود است و در عالم واقع تخصیص می شود و بعد وجود بر حصه وارد می شود پس دیگر ربطی ندارد به این که عرض عین وجود معروض است و وقتی که معروض ها ذاتاً دو تا هستند قطعاً عرض ها نیز دو تا هستند پس این دو حصه می شود، شما که گفتید در رتبه قبل از وجود دو حصه می شود. ما نفهمیدیم چه اشکال دارد که همان طور که وجود بر حصه عارض می شود عدم نیز بر حصه عارض شود. شما اشکال کردید که عدم محال است زیرا وقتی می گوئیم عدم عدالت عالم، این معدوم که عدالت باشد آیا مقید است یا مطلق است؟ اگر بگویید مقید است یعنی عدالت عالم خب خود این حصه است و حصه محال است که دو مرتبه تخصیص شود. اگر بگویید مطلق است دو اشکال بر آن وارد است ۱- لازم می آید که عدالت عالم دو نقیض داشته باشد یکی عدم عدالت عالم و یکی عدم عدالت جاهل و این، اجتماع

نقیضین می شود، ارتفاع نقیضین می شود ۲- اگر این معدوم جامع باشد لازم می آید اگر جاهلی عادل باشد بر او عدم عدالت عالم صادق نباشد زیرا جامع و کلی، ینتفی بانتفاء جمیع افراد و یکی از افراد عدالت، عدالت جاهل است.

ما همین سوال را از شما می کنیم. جناب آقای صدر در آن عالم واقع و نفس الامر که عدالت به عالم نسبت داده می شود - نسبت تخصیصیه - آیا عدالت در آن عالم مطلق است یا مقید است؟ اگر مطلق باشد همین اشکالات وارد است و اگر مقید باشد همین اشکال وارد است. شما می فرماید: در آنجا عدالت بما اینکه عرض است و عرض عین معروض است... خب عرض در عالم وجود عین معروض است در حالی که شما تخصیص را به قبل از عالم وجود بردید و در آنجا این اشکال وارد است.

حل اشکال به این است که وقتی می گوئید: اکرم العالم العادل ، عالم در چه چیزی استعمال شده، در عالم مقید یا در عالم مطلق؟ اگر بگوئید عالم مقید، لازم می آید که قید عادل لغو باشد و اگر بفرمائید: عالم مطلق، لازم می آید که امکان نداشته باشد زیرا بدین معنی خواهد بود که عالمی که هم جاهل است و هم عالم است، عادل باشد و این، نقیضین می شود. در اینجا می گوئیم عالم در اکرم العالم العادل در ذات طبیعت عالم استعمال شده یعنی در همان ماهیت مبهمه مهمله و عادل قید دیگر آن است. مستعمل فیه مجموع کلام عالم عادل است اما عالم که در عالم عادل استعمال نشده زیرا اگر در عالم عادل استعمال شده بود مجاز می شود، عالم که در عالم مطلق استعمال نشده چنانچه در عالم مطلق استعمال شده بود مجاز می شود. ما که هر چه فکر می کنیم این فرمایش ایشان که عدم عرض نمی تواند نعت باشد ولی وجود عرض نعت است، برهان عقلی و استحاله عقلی، ما که چیزی از این فرمایشات بدست نیاوردیم.

خلاصه اشکال این شد که شما دلیلی نیاورید و دلیلی که بیان کردید نا تمام است زیرا همان طور که وجود بر حصه عارض می شود عدم هم عارض می شود. اصلا یک مطلب را متوجه نشدم، شما می فرمائید: وجود عدالت در عالم غیر از وجود عدالت جاهل است زیرا عالم و جاهل دو

وجود هستند، آنها هم که مظهري از مظاهر وجودند پس آنها هم دو تا می شوند. خب اگر وجود ها دو تا می شوند آیا عدم عدالت زید با عدم عدالت عمرو دو عدم است یا یک عدم؟ قطعاً دو عدم است لا یقال: لا میز فی الاعدام من حیث العدم، عدم دو تا ندارد لانه یقال بله عدم بما هو عدم دو تا ندارد و فرقی با هم ندارند، وجود هم این گونه است اما وقتی ما عدم را به نسبت زید لحاظ کردیم خب عدم زید غیر از عدم عمرو است چرا که ما آنرا حصه کردیم مثل روز و شب، تمام اجزاء زمان یکی است و آن، واحد متصل غیر قار است ولی وقتی شما یک قسمت آنرا شب اعتبار کردید و یک قسمت را روز اعتبار کردید، دو تا می شود. یک ریسمان یک وجود است ولی وقتی شما این سر ریسمان و آن سر ریسمان را لحاظ کردید با این عنایت این دو تا می شود. نمی شود وجود ها دو تا باشند اما عدم ها یکی باشد و معدوم دو تا باشد. علاوه بر اینکه این حرف که معدوم دو تا است اما عدم یکی است یعنی چه؟! عدم با معدوم یکی است مثل وجود و موجود. عدم و معدوم که دو تا نیستند.

اشکال دوم: ایشان یک عالم واقعی درست نموده که آن عالم واقع غیر از عالم وجود است و (تعبیر نفس الامر در برخی از کلمات آقای صدر هست اما اینجا این تعبیر را ندارند) به تعبیر ما عالم نفس الامر. در این عالم واقع، ملازمات هست، معقولات ثانی فلسفی هست مثل امکان، استلزامات هست، تخصیصیه و نعت هست. وقتی می گوئیم الانسان ممکن، امکان در آن جا وجود دارد. وقتی می گوئیم شریک الباری ممتنع هم شریک الباری آنجا هست و هم ممتنع. وقتی می گوئیم چهار مساوی است با هشت تقسیم بر دو، مساوی در آنجا وجود دارد. وقتی می گوئیم اعلم، اعلم که یک صفت تفضیلی هست در آنجا وجود دارد. در وجود خارجی امکان، امتناع، ملازمه و... نداریم. در خارج یک زید داریم و یک قیام، قائم نداریم، ابیض نداریم و... اینها در خارج وجود ندارد بلکه در آن عالم وجود دارند.

ایشان برهانی که بر این حرف می آورند این است که در بحث معقول ثانی فلسفی می گویند: معقول ثانی فلسفی عروض در ذهن است و ظرف اتصاف در خارج است. شیء خارجی به امر

ذهنی متصف می شود. وقتی می گوئیم السماء فوق، فوق که در خارج نیست و فقط سماء در خارج است. جای فوق در ذهن است. معقول ثانی فلسفی یعنی معروض در خارج است، وصف و نعت در ذهن است به خلاف معقول اولی فلسفی که هم وصف و هم موصوف در خارج است مثل علم و اعراض، همچنین به خلاف معقول ثانی منطقی که هم وصف و هم موصوف در ذهن است مثل الانسان نوع، این انسانی که متصف می شود انسان در ذهن است کما اینکه نوعیت در ذهن است.

بعد آقای صدر اشکال می کند که اتصاف یعنی حمل، حمل یعنی هو هویت، یعنی ذو ذو، لذا باید محمول و موضوع در موطن متحد باشند. معنی ندارد شیئی که در خارج هست با شیئی که در ذهن هست متحد شود چرا که اتحاد ذهن و خارج لازم می آید و این، عقلا محال است پس باید ملتزم شویم که این امکان حقیقت و واقعیت دارد و جای آن در عالم واقع است که این عالم قبل از عالم وجود است.

استاد: آقای صدر این استدلالی که شما کردید نا تمام است و در واقع شما فرار کردید من المطر الی المیزاب. اشکال این بود که یک شیئی که در عالم وجود خارجی هست چطور با شیئی که در عالم ذهن است متحد می شود خب این اشکال بر شما نیز وارد است زیرا چطور انسانی که در خارج است با آن امکانی که در عالم واقع است متحد می شود؟! عالم واقع آیا غیر از عالم وجود است یا همین عالم است؟ شما فرمودید که غیر از این عالم است خب اشکال اختلاف موطن باز بر می گردد، دوباره اتحاد شیء خارجی با آن پیش می آید. ان قلت: انسان در خارج ممکن نیست بلکه انسان در آن عالم ممکن است. قلت: وجود انسان ممکن است یا انسان در آن عالم ممکن است؟ قطعا وجود خارجی ممکن است. این، احتیاج به علت دارد پس موضوع در خارج است و محمول در آن عالم است.

علاوه بر اینکه آقای صدر این عالم واقعی که شما درست کردید آیا واجب الوجود است یا مخلوق است؟ اگر بفرمایید واجب الوجود است، خب این کفر می باشد و توحید نیست. اگر

بفرماید مخلوق است می گوئیم یعنی خداوند انسان و امکانی را خلق کرده! حال اگر او را خلق نمی کرد یا خداوند سبحانی نبود یا انسانی نبود آیا این انسان ممکن درست بود یا نبود؟ و نیز یعنی چه که ما یک مخلوقی داریم که این، غیر از وجود است. آدم یک وجود و یک عدم می فهمد اما یک مخلوقی این وسط باشد که نه معدوم است و نه موجود، این به افسانه و شعر شبه است تا به یک واقعیت علمی. ما کلام ایشان را تصور نکردیم و فکر هم نمی کنیم کسی این مطالب را تصور کرده باشد. (همیشه گفته ام مخالف هستم که حلقات به جای کفایه و رسائل خوانده شود یکی از علت هایش این است که رسائل و کفایه استاد دارند، شرح دارند و این مطالب زمینه برای درس خارج است. می گویند: یعنی آیا کسی نیست که حلقات را بفهمد؟! می گوئیم: کسانی که بر کلمات آقای صدر مسلط هستند که حلقات نمی گویند، حلقات را اوساط می گویند خب آنها که این ها را نمی فهمند. توضیح دادند کلمات آقای صدر کار مشکلی است و نوعا فرمایشات ایشان فرمایشاتی هست که در کلمات آقاضیاء ره و دیگران هست و برخی از آنها که ابداء آقای صدر هست را انسان درست متوجه نمی شود، یا تفنن در عبارت است یا واقعا متوجه نمی شویم. ما در کلمات آقای صدر خیلی کار کرده ایم و خیلی از مباحث خارج ما، شرح و تعدیل مطالب ایشان است) این حرف یکی از حرف های عجیبی است که ایشان اصرار دارند و در کلمات اهل معقول ندیدم کسی این حرف را زده باشد.

## مختار

حال ببینیم نعت به چه معناست. آیا نعت وجود رابط است؟ ما وجود رابط را منکریم. آیا وجود رابطی است؟ وجود رابطی، نعت نیست زیرا بعضی از نعت ها - به قول آقای صدر- از اعراض اعتباریه یا انتزاعیه هستند. همان طور که گفتیم نعت، تخصیص نیز نیست.

به عقل قاصر فاتر ما نعت، وجود رابط است منتهی نه وجود رابط در خارج که منکر آن هستیم بلکه وجود رابط در ذهن. اصلا تحلیل صفت و موصوف در ذهن است، ما در خارج دیوار سفید داریم، شاید این حرف درست باشد که ما در خارج یک سفیدی و یک دیوار نداریم و اینها بهم

چسبیده اند البته واقعا تحلیل این، مشکل است که آیا در خارج سفیدی یک چیزی غیر از دیوار است مثل دو کاغذی که بهم چسبیده شده باشند؟ این را که خود فلاسفه نمی گویند (البته این فلاسفه ای که من دیده ام) و آقای صدر در این جا به این مطلب تصریح دارند. اما واقع دیوار سفید با السماء فوق فرق دارد زیرا سفیدی در خارج یک حقیقتی دارد به خلاف فوقیت که در خارج حقیقی ندارد. حال تحلیل این سفیدی چیست، ما نمی توانیم تحلیل کنیم و این عجز بشر است (وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)، اگر بشر می توانست تمام این ها را تحلیل نماید دیگر احتیاجی به انبیاء و ائمة عليهم السلام نبود. شما حساب کنید، حقیقت علمی که به مردم داده شده یک ذره است. همین علمی که الآن در خارج هست بنابر فرمایش قرآن یک ذره است، حال از این یک ذره چه مقدارش را یک عالم دارد! پس تحلیل این ها خیلی مشکل است. این که در کلمات امام ره است که عرض، مرتبه ای از مراتب وجود است یعنی چه؟! ما دیروز مثال زدیم به مقوایی که انسان یک وقت آنرا مستطیل و یک وقت مربع درست می کند. خب این مثال غلط است چرا که مستطیل و مربع در خارج نیست، در خارج فقط مقواست و این، مثل فوقیت است اصلا اینکه کم متصل و کم منفصل را جزء اعراض و مقولات عشر حساب کرده اند غلط است اینها مثل مقوله اضافه هستند. اینها از امور انتزاعی هستند ما که در خارج چهار، دو و... نداریم در خارج فقط مثلا سیب است. خب این مرتبه ای از مراتب یعنی چه؟ دیوار سبز با دیوار سفید یعنی چه که از مرتبه ای از مراتب وجودند؟! اگر از خود فلاسفه پرسید که توضیح دهید فکر نمی کنم بتوان خوب توضیح دهند.

پس نعت به نظر ما همان وجود رابط است منتهی وجود رابط در ذهن یعنی انسان یک وجود خارجی را در ذهن به یک زید و یک عالم تحلیل می کند و بعد این را نسبت می دهد خب این معنای وجود رابط در عدم هم ممکن است مثلا کان زید غیر قائم، لا قائماً. کان زید لا قائماً که یک موجه معدولة المحمول است، انسان عدم را در ذهن تصور می کند و بعد نسبت می دهد. عدم را که می توان در ذهن تصور کرد. پس در واقع وجود خارجی را تحلیل می کند. این

حقیقت وجود رابط است و هیچ اشکالی بر آن وارد نیست و همان طور که وجود نعتی داریم عدم نعتی نیز داریم. ثبوتاً هیچ فرقی باهم ندارند.

اما مطلب دوم آقای صدر که فرمود حتی لو فرض که عدم نعتی داشته باشیم باز استصحاب آن مثبت نیست زیرا می گوییم همان زید در عالم واقع، همان مرأة در عالم واقع کان غیر قرشیه، او که در آن عالم هست لذا غیر قرشیت به او نسبت داده می شود. این حرف نیز نا تمام است و مشکل استصحاب عدم ازلی را حل نمی کند وللکلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین